

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سید هاشم سدید

۰۶ اکتوبر ۲۰۱۵

## زردشت، واقعیت یا افسانه؟

### قسمت چهارم

همانطوری که قبلاً هم یادآور شدم، یکی از منابع معتبر برای تثبیت وجود تاریخی زردشت و کتاب اوستا کتیبه های موجودی هستند که در خرابه های عمارات و قصر های شاهان و ابنیه های باستان یافت شده اند. به نظر باستان شناسان، همچنان مؤرخان و محققان و دانشمندان معاصر غربی، که اعتبار کاوش ها و تحقیقات و نظریات شان، به نسبت نظریات ابتدائی و نامکمل یونانیان و رومی های کهن معتبرتری باشد، این کتیبه ها منابع باارزش تری هستند برای شناخت بیشتر و بهتر در مورد زردشت و اوستا و یک سری مطالب دیگر مربوط به آئین زردشتی.

نظریات یونانی ها در باره زردشت و تعالیم وی، و باور های پیروان زردشت طی دوره های بعدی، یا گزارش هایی که از رسوم برگزاری مراسم عبادی آن ها توسط یونانیان و رومی ها داده شده است، از نظر قدمت بدون تردید حائز اهمیت هستند، اما از نظر دقت در جزئیات تعالیم و اعتقادات و یا وجود شواهد علمی و مدارک مستند، به استثنای وجود زردشت و کتابی به نام اوستا و وجود مردمی که پیرو این آئین بودند، چیزی زیادی برای گفتن ندارند، در حالی که دانشمندان و علمای یکی - دو قرن گذشته، و فعلی، پیرامون این مسائل و مطالب دقیق تر و پذیرفتنی تر و از روی اسناد و مدارک معتبرتر، مثل آثار و کتیبه هایی که در کشفیات باستانی در ایران و افغانستان و تاجکستان و ازبکستان و هند و بین النهرین و... به دست آمده است، از آنجمله "تخت رستم" و "بیستون"، با مسؤولیت و دقت بیشتر ابراز نظر کرده و می کنند.

به گونه مثال بازگشائی رسم الخط های کتیبه هایی که طی یکی دو قرن گذشته در افغانستان و ایران و عراق و سوریه و ترکیه و... صورت گرفته است و دانشمندان را قادر به دست یافتن به بسیاری از مطالب تازه و بعضاً موثق پیرامون زبان و ادبیات و تاریخ این منطقه نموده است، کمکی شایانی است برای تاریخ و گذشته کشور های یاد شده در بالا، و دین و آئین و زندگی و کار آن ها. نظریاتی که قبل بر این ابراز در آن زمینه ها برای دانشمندان و مؤرخین با چنین دقتی اصلاً مقدور نبود.

جای شک نیست که با بازگشائی رسم الخط های دوره های پیشین، دانشمندان و علمای امروزی بیشتر و بهتر از دانشمندان یونان و روم کهن می توانند به واقعیت های زندگی مردمان دوره های دور در گذشته پی ببرند؛ همانگونه که جناب کهزاد و جناب حبیبی با توسل به این تحقیقات از روی کتیبه های باستانی در کشور ما، حقایقی بعضاً غیر قابل انکاری را بیان نموده اند؛ یا با تحقیقات دیگر اندیشمندان صاحب نام اروپائی در خرابه های کاخ های سلطنتی هخامنشی ها امروز تا حدودی می توان فهمید که شاهان این سلسله چگونه زندگی می کردند و پیرو چه دین و آئینی بوده اند.

بر اساس تحقیقات گسترده ای که از طرف شرق شناسان و به دنبال آن دانشمندان واقع بین سائر بلاد صورت گرفته است، گفته می شود که هخامنشی ها در اصل و اساس به سرزمینی که امروز فارس نامیده می شود، و یکی از استان های ایران امروزی می باشد، تعلق نداشته اند. از جمله این نویسندگان و مؤرخان یکی هم دکتر رقیه بهزادی است که در "آریاها و نآریاها" در باره هخامنشی ها در صفحه ۶۳ کتاب مذکور، زیر عنوان "هخامنشان" نوشته می کند: «قبایل آریائی بالقوه پارسی، از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد به احتمال قوی ناچار به مهاجرت از وادی هیرمند شدند و به سوی غرب متمایل گشتند تا طلایه داران آن ها به نواحی شمالی استان کنونی فارس - حوزه رودکر، رسیدند. در مسیر شان طوایف ساگارت ها sagarti و گرمان ها در برخی نواحی کرمان [احتمالاً کرمان، با تعبیر "گ" به "ک" در شروع این اسم، بعداً به نام کرمان مبدل شده است - ن] امروز سکنا گزیدند، طایفه پاسارگادی در فارس کنونی سکونت اختیار کردند. گروهی از آنان، به ریاست خانواده معتبر هخامنش در سال ۶۹۵ پیش از میلاد در پارسوماش Parsumash، در شرق شوشتر امروز و در دو سوی کارون مستقر شدند...»

ذکر نام وادی هیرمند به خوبی نشان می دهد که طایفه پاسارگادی که هخامنشی ها گروهی از آن بودند از راه افغانستان کنونی، یا از خود افغانستان کنونی، به سرزمینی متعلق به عیلام آن زمان، که دولتی بوده است مستقل، هجرت نموده بودند.

در مورد اجنبی و مهاجر بودن هخامنشی ها به مناطقی که امروز فارس نامیده می شود، اسمعیل هادی نویسنده کتاب "حاشیه بر زبانشناسی" نیز معتقد است که هخامنشی ها در اساس باشند این سرزمین نبودند.

این نویسنده سرزمینی را که گروه مربوط به هخامنش، جد هخامنشی ها، از آنجا کوچ نموده بود، ذکر نمی کند، چون از آن اطلاع دقیق ندارد، ولی جایی را که آن ها در آن گرد آمده و مستقر می شوند، پارس می نامد. ضمناً یادآور می شود که معلوم نیست سرزمین پارس را آن ها خود پارس نامیده اند، یا دیگران این لفظ را از نام آن ها اخذ کرده اند.

همین نویسنده، که کلمات "آریانا" و "آریائی" و زبان پارس را اصلاً پندار ایران بعد از حاکمیت پهلوی ها می داند، در باره اوستا می گوید: «بعد از کتیبه های هخامنشیان که گفتیم ارتباطی به فارسی امروز ندارد، سکوت مطلق بر تاریخ زبان حاکم است و اگر ادعا های بیهوده و بلاذلیل که زبان بعداً کشف شده اوستائی را منتسب به فارسی و در ارتباط به آن می دانند به کنار بگذاریم، فارسی و گذشته آن تا دوران بعد از اسلام در یک تونل تاریک مطلق قرار دارد.»

از مردی که با ضرس و یا نفرت تمام در سراسر کتاب مذکور در باره هخامنشی ها و زبان پارسی و عده ای از عظمت طلبان ایرانی که پیدایش ایشان را بعد از سلطنت پهلوی ها می داند، صحبت می کند، اساساً انتظار نمی رفت که در مورد وجود زبانی به نام اوستا که مربوط به آئین زردشت شناخته شده است اعتراف و صحبت کند. معنی کلمه کشف که آقای اسمعیل هادی در صحبت خود به کار می برد، عبارت است از آشکار ساختن چیزی که وجود داشته، اما پیدا نبوده.

نگارنده اطمینان دارد که اگر زبان اوستائی وجود خارجی و حقیقی نمی داشت، این نویسنده با آن نوع طرز برخورد و نگاهش با هخامنشی ها و زبان و تاریخ شان، هیچ گاهی در باره زبان اوستائی، که به طریق آشکار و ارتباط متقابل یکی با دیگری وجود خود اوستا و زردشت را نیز تأیید می نماید، چنان به نرمی و بدون برخورد خسونت آمیز سخن نمی گفت (صفحه ۴۱).

در باره آریائی هائی که در اثر افزایش جمعیت و کم شدن زمین های زراعتی و چراه گاه، همچنین سرد بودن هوا از شمال افغانستان به طرف غرب مهاجرت نمودند، مرحوم میرغلام محمد غبار هم در صفحه ۴ کتاب "افغانستان به یک نظر" نظری ارائه نموده است، که ذیلاً آن را به اشتراک می گذاریم:

«از باختر دسته جات دیگر آریائی ها که باستقامت غرب حرکت کرده بودند در میمنه و اندخوی و وادی هریرود منقسم شده و قسماً بطرف وادی های هیرمند (اگر این نظر را درست بدانیم، آنچه دکتر رقیه بهزادی در مورد مهاجرت پارس ها از هیرمند به ایران کنونی نوشته است، هم می تواند درست باشد) و ارغنداب پایان گردیدند...»

و در صفحه بعدی اضافه می کند: «... همچنان دسته جات دیگر آریائی ها بجنبه غرب باختر شروع به مهاجرت نموده، راه های مجرای رودخانه هریرود، هیرمند و فراه رود را تعقیب و بالاخره در صفحات غرب یعنی ماورای دشت لوط داخل شدند، مهمترین این قبایل مهاجر (امادها و پارسوها)، یعنی مادی ها و پارسی ها بودند که با عشایر و حیوانات متعلقه خود ها از گهواره آریائی یعنی افغانستان به جستجوی علفچر و چراغ گاه ها باستقامت غرب حرکت کرده بودند، در آنوقت آتوریه های سامی نژاد - مثل مهاجمین بین النهرین که سه هزار سال قبل از میلاد در اراضی جنوب بحیره خزر پیدا شده و مدنیت (پروتو عیلامی) را بمیان آوردند - در خاکهای فارس آمده و جای گرفته بودند...»

به هرحال، واقعیت آریائی بودن هخامنشی ها هر چه باشد، بیشتر دانشمندان و علماء به این نظر هستند که هخامنشی ها کسانی بودند که دین خویش، یعنی دین زردشت را با خود به مناطقی که بعداً مستقر و ساکن شدند هم بردند، و هم سبب ترویج آن گشتند. چنین ادعائی را دانشمندان از روی کتیبه های به دست آمده از خرابه های ابنیه هائی به جا مانده و بعد از این که قادر به بازخوانی رسم الخط های متعددی که در کتیبه های قصور و عمارات مختلف یافته اند، مطرح کرده اند. این خط ها عبارت بودند یا هستند از: عیلامی، اکدی، آرامی و خطی که، احتمالاً پارسی میانه بوده و در زمان هخامنشی ها رواج داشته و به رسم الخط میخی نوشته می شده است!

در این مورد می خواهم تنها سه - چهار مثال بیاورم و بعد از آن به بحث روی نظرات یکی از محققان صاحب نام اروپائی، مرحوم آرتور کریستین سن دنمارکی بپردازم.

نظر زیر چکیده ای است از نوشته دین هخامنشی پردس اکثر شروو تحت عنوان "دین هخامنشی"، ترجمه ناتالی چوبینه:

- «کتیبه های عیلامی گوشه های دیگری از آئین هائی که در تخت جمشید برگزار می شد را نیز برای ما روشن می کنند (Koch 1988). آئین اصلی "لان" (عیلامی) نام داشت، که با داوری از روی حجم عظیم تدارکاتی که برای آن ثبت شده به نظر می رسد تنها آئینی باشد که در مقیاس بزرگ برگزار می شده است. لان اغلب در کنار نام ایزدان آمده، و چون از خود /هورامزدا/ در این کتیبه ها به ندرت نامی برده شده، فرض معمول این است که لان آئینی برای برترین ایزد بوده و بدین ترتیب نیازی به نام بردن احساس نمی شده، هرچند شواهد بعدی درستی این فرض را زیر سوال می برد. آئین دیگری که از آن یاد شده دائوسا یا "جرعه فشانی" (زائوترا در اوستا و بغا) دائوسیا است) "آئین جرعه فشانی" (برای ایزدان) بود. (در این مورد نگاه کنید به Boyce 1982b).

- «موبدان حاضر، عبارت بودند از شاتن (عیلامی) یا همان "کاهن" (معمول ترین گروه)؛ مگوشان (مجوسان [زردشتیان - ن]) که بیشتر در لان شرکت داشتند ولی گاه به طور استثنا در آئین های ایزدان دیگر، مثلاً یک رود یا کوه، نیز حضور می یافتند؛ یشتا (یشته در اوستا) یا «قربانی کننده»؛ و آتروخشا (آتروخشه ارتاکا در اوستا)، که در اصل مسؤول آتش بود.

- «نوشته های آرامی به دست آمده از تخت جمشید از برگزاری آئین هونما خبر می دهند، از جمله این نوشته ها می توان به حکاکای های روی هاون ها (هاونه، اوستائی) و دسته هاون ها (آبیزهاون) یافت شده در محل اشاره کرد. آئین مزبور همان آئین «قربانی» معروف یسنا در دین زرتشتی است و هسته مرکزی آن آماده سازی و تقدیم عصاره هوم (سومای هندی) و قربانی کردن یک حیوان است، (نگاه کنید به Stausberg 2004, pp. 306-35؛ مرور کوتاه در (Skjærvø 2011a, pp. 34-36).

مثال چهارم اما از صفحه ۶۳ کتاب "مзда پرستی در ایران قدیم"، مقاله "قدیمیترین عهد آئین زردشت" است، که نوشته می‌کند:

«در کتیبه‌های داریوش و خشایارشا، اهورمزدا تنها خدائست که به نام ذکر شده است. وی خدای بزرگ و بزرگتر از همه خدایان است، او زمین و آدمی را خلق کرده و شادی و سعادت را برای مردم آفریده و خشایارشا را شاهی داده است، و با اوست که داریوش پیش از رفتن به جنگ "گت اومت" یعنی "سمردیس" دروغین درود فرستاد و او نیز داریوش را از یآوری خود برخوردار ساخت. هر بار که داریوش به فتحی در برابر طاغیان نائل شد، آن فتح را از آن اهور مزدا دانست... داریوش می‌گوید (کتیبه بیستون ستون ۴ بند ۱۲): "اهورمزدا و دیگر خدایان مرا یآوری کردند." در این که "خدایان دیگر" که بوده‌اند از کتیبه‌ها اطلاعی بر نمی‌آید. اهورمزدا سه بار با خدایان دیگر نام برده شده است (داریوش، پرسه پولیس ۱۴، ۲۲، و ۲۴). و در صفحه بعدی اضافه می‌کند: "جنبه ثنویت آئین زردشتی نیز در کتیبه‌های هخامنشی به نظر می‌آید با آنکه اسم "انگرمنیو" و همچنین نام دیوان در آنها مذکور نیست.» در خصوص نظریات بیشتر آرتور کریستین سن، که قبلاً در قسمت اول کتاب هم از وی یاد شده است، و تقریباً همه دانشمندان اروپائی این نظریات را، در مجموع، کارهای ارزشمند خوانده‌اند و به دیده قدر می‌نگرند، باید به کتاب زیر رجوع کرد:

#### **مزدپرستی در ایران قدیم**

مأخوذ از دو رساله آرتور کریستین سن:

ملاحظات در باره قدیمیترین عهد آئین زرتشتی

و تحقیقات در باب کیش زرتشتی ایران باستان

ترجمه: دکتر ذبیح الله صفا

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۳۹۹

سلسله تحقیقات ایرانی.

نگارنده در نظر دارد در این قسمت، برای معلومات بیشتر، نظریات این اندیشمند را، پیرامون مبحثی که در پیش داریم، به شکل جزوار و بسیار فشرده و مختصر نقل کند. زیرا این کتاب، که نویسنده آن مدتی را همراه با یک استاد و محقق دنمارکی و یک استاد و محقق آلمانی پیرامون تاریخ و ادبیات و زبان‌های مختلف ایران کهن کار کرده است، پر است از بحث‌هایی در باب زردشت و آئین وی که نوشتن آن از حوصله خارج است.

قرار نوشته خود آقای کریستین سن، او از استادان بنام کشورهای دنمارک و آلمان، یکی آقای وسترگارد (Westgaard) دنمارکی استاد دانشگاه کوبنهاگن که قرار نوشته کتاب بالا "تحقیقات وی مخصوصاً درباره اوستا شهرت وافر دارد"، و دیگری آقای آندریاس (Andreas)، که در یکی دو کتاب دیگر "آندراس" و "آندراس" نوشته شده است، شرق‌شناس مشهور آلمانی، در باره تاریخ ایران و شرق زیاد آموخته است. و از جانبی چون به زبان‌های انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و دنمارکی تسلط کامل داشته و با زبان‌های اوستائی و پهلوی و عربی و فارسی نیز آشنا بوده است و به کمک این زبان‌ها تا حدی زیادی معلومات خویش را علاوه به آنچه در دانشگاه دنمارک و دانشگاه‌های آلمان، تکمیل نموده بود، از کتب مختلفی که به این زبان‌ها پیرامون تاریخ ایران باستان، آسیای میانه، شرق میانه و... نوشته شده بود، مستقماً آموخته و در نوشته‌های خود از آن‌ها استفاده کرده است. محقق مذکور غیر از کتاب‌هایی که خود می‌خواند، کتاب‌های دیگری را نیز از طریق ترجمان‌ها مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌داده است.

نظر بسیاری از دانشمندان غربی این است که مرحوم "آرتور کریستین سن" مردی فاضل و پرکاری بود که در اثر کوشش و مطالعه و تحقیق و کار ثمر بخش کتاب های ذی قیمتی (در حدود شصت کتاب) به زبان های مختلف در باره ایران انتشار داد.

از آنجائی که هدف نگارنده در این مقاله تنها تثبیت وجود تاریخی زردشت و کتاب اوستا است، نه حقیقت محتوای آئین و زمان و مکان تولد زردشت، به سائر مباحث این محقق و دانشمند فاضل دنمارکی تماس نمی گیرد؛ بلکه می خواهد تنها آنچه را به زردشت و اوستا تعلق می گیرد، به عنوان تأیید مدعای خویش در زمینه وجود تاریخی زردشت و اوستا، به شکل اختصار تقدیم خواننده گرامی کند، که عبارت اند از:

یک؛ مطالبی از مقدمه مترجم کتاب:

۱.۱ صفحه ۶: «کتابی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی ما می شود مجموعه ای از بیست و دو مقاله فاضلانه آن

استاد فقید که نخستین را به نام "ملاحظات در باره قدیمیترین عهد آئین زرتشتی" - *Quelques notices les plus anciennes du Zoroastrisme* در مجله *Acta Orientia* نگاشته و سپس به صورت رساله ای جداگانه منتشر کرده است؛ و دومین را به نام "تحقیقات در باره کیش زرتشتی ایران باستان" *Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique* به سال ۱۹۲۸ در کپنهاک انتشار داده است.»

۱.۲ صفحه ۸: «مهاجمان جدید پیاپی به این خاک روی می آوردند و می خواستند از این خوان گسترده *اهورمزدا* بهره بردارند.»

۱.۳ همان صفحه: «در این سرزمین که آثار لطف *اهورمزدا* و قهر *هریمن* هر دو را در کنار یکدیگر دارد...»

۱.۴ همان صفحه: «حوادثی را که پس از این ایام از قبیل *ظهور زرتشت*، تشکیل حکومت ماد، پدید آمدن شاهنشاهی هخامنشی در ایران...»

۱.۵ صفحه ۹: «روایاتی را که از *اوستا* تا شاهنامه و دیگر منظومه های حماسی دیده می شود، مورد توجه قرار دادند و بر آن شدند که در این باب نیز به تحقیقاتی بپردازند و...»

۱.۶ صفحه ۱۰: «این مرد دانشمند آخرین اطلاعات علمی دقیق را در کتب معتبر مانند: شاهنشاهی ساسانیان، سلطنت قباد و کمونیسم مزدکی، یادداشت هائی در باب قدیمیترین *ادوار آئین زرتشتی*، تحقیق در آئین زرتشتی ایران قدیم...»

۱.۷ و...

نکاتی که نقل شد، همه چیز هائی است که آقای آرتور کریستین سن آن ها را در متن کتاب آورده است. هیچ کدام از این نظریات از خود مترجم نیست! مترجم، تنها این سخنان را به زبان خودش فرموله و بیان کرده است! و اما از متن کتاب:

۲.۱.۱ صفحه ۱۷: «در باره مکان و زمان ظهور آئین زرتشت: مسأله *مولد* زرتشت با آنهمه بحث که در باب آن شده هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است. من نمی خواهم در اینجا از نو دلایلی را که مدافعان سه نظر راجع به مولد زرتشت گفته اند تکرار کنم. آن سه نظریه عبارتست از:

۱- نظریه آنانی که معتقدند اصل زرتشت از ناحیه غربی ایران بود،

۲- نظریه آنانی که مولد او را در مشرق ایران می دانند،

۳- نظریه کسانی که می گویند زرتشت در مغرب ایران و ولادت یافته و برای نشر آئین خویش به مشرق این کشور رفته است. توضیحات متناقض مؤلفان یونانی و رومی ثابت می کند که راجع به مولد زرتشت روایت کهنی در دست نیوده است. از "گاتها" که تنها مأخذ اساسی راجع به زندگی زرتشت است هیچ گونه اطلاعی، خواه در باب مولد و خواه در

باره محل دعوت و منطقه عمل او، به دست نمی آید. در یشتهای کهن که قدیمیترین قسمت از اوستای جدیدست زرتشت قربانیهای خود را در "اریان ویوچه" در ساحل رود "داتیا" به ایزدان می دهد...»

۲.۱.۲ صفحه ۲۰: «امروز تقریباً همه دانشمندان متفقند که گاتاها اثر شخص زرتشت است و یا به دوره بسیار نزدیکی به عهد وی تعلق دارد...»

۲.۱.۳ صفحه ۲۳: «با توجه به این مقدمات، فقدان هر نشانه ای از آثار تمدن آسیای علیاء در گاتاها ما را بر آن می دارد که سرزمین اصلی کیش زرتشتی را تقریباً در شمال یا در مشرق زمینهای تصور کنیم که در عهد سالفه مسکن قبایل آریائی بوده و آثار کوچ نشینی مقرون به زراعت در آن مشاهده می شده است... بنابراین می توان قبایل بازبسته به تمدن گاتاها را ساکن سغد یا فرغانه یا بلخ و به زحمت خوارزم تصور کرد...» در ادامه سخن در همین صفحه آمده است: «"بارتولومه" با توجه به اشارات جغرافیائی یشتهای کهن به همین نتیجه رسیده که آئین اوستائی به احتمال قوی در مشرق ایران پدید آمده است...»

۲.۱.۴ صفحه ۲۴: «مسأله زمان زندگی زرتشت هم کمتر از سرزمین اصلی دعوت دینی او مشکوک نیست. در اینجا نیز باید نخست اشارات متناقض و بی بنیاد نویسندگان یونان و لاتین را روشن کرد. صراحت و قطعیتی که روایت پارسیان به تثبیت دوره زندگی زرتشت در سیمصد سال پیش از اسکندر داده است، باعث شد که دانشمندی از قبیل "یوستی" و "گلدنر" و "وست" و "ویلیامز جاکسن" این تاریخ را محقق و یا تقریباً نزدیک به تحقیق بدانند. "وندیشمن" و "ویلهلم گایگر" و "تیل" و "الدنبرگ" و "بارتولومه" و "ادوارد میر" از طرفی دیگر روایت پارسی را از همه جهات با دلایل قاطعی رد کرده اند...»

با مطالعه سرتاسر کتاب، همانگونه که با مطالعه قسمت های آن در بالا نمی توان به صورت قاطع مولد و زمان تولد یا ظهور زردشت را تثبیت کرد، نمی توان به تحقیق گفت که زردشت در کجا و در چه زمانی به دنیا آمده است، هر چند نظر بیشترین ها همین است که در شرق ایران و مشخصاً در بلخ باستان به دنیا آمده است و از همان جا به نشر عقاید خود پرداخته است، ولی حقیقت هر چه باشد، بحث من همانگونه که بار ها گفته ام بر سر مولد و زمان تولد زرتشت نیست، بلکه بر سر وجود حقیقی وی است و بحث این همه دانشمند و محقق، خواه پیرامون مکان و زمان تولد وی، و اصالت مندرجات اوستا توافق داشته باشند یا نداشته باشند، در نفس خودش معنی پذیرفتن وجود حقیقی و تاریخی زردشت و کتابی به نام اوستا، هر چند دست خورده و تحریف شده باشد، هر چند پاره های آن مفقود شده باشد، می باشد!! همه دانشمندی که در بند بالا از آن ها نام برده شد، موافق به دوره زندگی زردشت در سه صد سال پیش از حمله اسکندر یا مخالف به آن، بر سر وجود زردشت اختلاف ندارند!!

نکته ای را که من می خواستم ثابت کنم، چیزی را که برخی از هموطنان ما کاملاً منکر آن هستند، فقط همین است؛ نه چیزی دیگری!!

قسمت بعدی را، که قسمت آخرین خواهد بود، برای بررسی تعالیم و قوانین آئین زردشت اختصاص داده ام که بحثی خواهد بود بسیار دلچسپ، ضمناً شاید بسیار مناقشه برانگیز.

۲۰۱۵/۱۰/۰۵